

هزینه‌ی فزاینده سرکوب (اصفهان و معلمان)



جاماسب سلطانی

هر حکومتی بر پایه‌ی دو گونه قدرت استوار است: قدرت سخت و نرم. اولی به معنای توان اقتصادی و نظامی حکومت است برای به کرسی نشاندن فرمان و منافع خود، دومی برآمده از توان معنوی آن حکومت می باشد و وابسته به میزانی که بتواند مردم را (یا در روابط بین الملل دیگر حکومت ها و بازیگرانش) با سیاست های خود همراه کند. به عبارتی دیگر، قدرت سخت یعنی فرمانروایی حکومت و قدرت نرم یعنی فرمانبرداری مردم.

این فرمانبرداری به نوبه‌ی خود وابسته است به میزان همخوانی مبانی حکومت با:

(۱) ریشه های فرهنگی و تاریخی آن ملت،

(۲) نظام ارزش های سیاسی مردم،

(۳) میزانی که سیاستگزاری های حکومت با این ارزش ها همخوانی داشته باشد و

(۴) اندازه ای که این سیاستگذاری ها در راستای برآوردن منافع

ملت به کار بسته شوند.^[1]

بنا بر این، قدرت سخت یک نیروی وادارکننده ای است که از زور بر می خیزد و قدرت نرم نیروی انگیزشی است که وابستگی به مشروعیت حکومت دارد. مانند پدر یا مادری می ماند که نخست با راهنمایی، سپس با تذکر و اخم، و در نهایت با تنبیه می کوشد تا رفتار فرزندشان را به فرمان خود در آورد.

روشن است که جمهوری اسلامی تمامی قدرت نرم خود را از دست داده است: همخوانی مبانی حکومت اسلام گرا با جامعه ی ایران با وجود گذشت دهه ها سال و رشد سکولاریزاسیون^[2] بسیار کاهیده شده و یک گسست بزرگی میان مردم و حکومت در زمینه ی اسلام مداری بوجود آورده است؛ در عین حال، دشمنی حکومت با تاریخ و فرهنگ پیش از اسلام ایران بر این گسست بیشتر و بیشتر دامن زده است. علاوه بر آن، مبنا قرار دادن شریعت در قانون اساسی و قوانین عرفی دیگر هیچ پایگاه اجتماعی نزد اکثریت مطلق مردم ایران باقی نگذاشته است. سیاست گذاری های شیعه زده در سطح کلان کشوری و بین المللی هم دارای پشتیبانی جامعه نمی باشند. گمان نمی کنم که نتیجه گیری عجیبی باشد وقتی بگوییم که اسلام سیاسی نزد عموم مردم ایران کاملا ورشکسته شده است.

اما بعد چهارم قدرت نرم که مربوط به برآوردن منافع ملی است. از فاجعه ای که دشمنی با آمریکا و اسرائیل ستیزی کورکورانه ی جمهوری اسلامی برای اقتصاد و منافع ملی ایران به بار آورده، می گذرم چون بر همگان روشن است. ولی نتیجه اش از دست دادن بخش مهمی از مشروعیت برای حکومت بوده و هست. هیچ ملتی انزوا و تحریم را بخاطر دشمنی های ایدئولوژیک بر نمی گزیند ولی به هر حال منافع ملی یک کشور از این ابعاد گسترده تر است و مشروعیت حکومت نیز از ایجاد زیرساخت های اقتصادی و اجتماعی، برقراری امنیت و پاسبانی از تمامیت ارضی آن کشور بر می آید. کارنامه ی نظام اسلامی در این زمینه ها چگونه است؟

طبیعتا جمهوری اسلامی در این ۴۳ سال توانسته زیرساخت های مهم اقتصادی را ایجاد کند و آنهایی را که موجود بوده گسترش دهد. این را نمی توان منکر شد، اما مسئله اینست که در قیاس با رشد کشورهای دیگر (ترکیه، امارات، کره جنوبی و...) رشد ایران در دوران جمهوری اسلامی رنگ می بازد، خصوصا اگر کاهش سرانه ی درآمد

ملی را هم در نظر بگیریم. حتی مهمتر، ناکارآمدی در مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور و زیان های ناشی از تحریم ها و انزوای بین المللی، اجازه ی بهره برداری درست از همین پیشرفت ها را هم نمی دهد. نتیجه اش عقب ماندگی در توسعه کشور، ژرفایش شکاف اجتماعی، و فرار مغزها و سرمایه های مالی و مردمی از کشور بوده. ناکارآمدی در مدیریت آب و برق و دیگر زمینه ها، به رنگ باختن هرچه بیشتر این دستاوردها دامن زده است. بطور مثال، نادانی در سدسازی های بی رویه و پروژه های نابخردانه و غیرمسئولانه ی انتقال آب، پیشرفت در سدسازی را نه تنها در افکار عمومی بی اهمیت کرده بلکه سراسر زیان آور نشان داده. پیشرفت در زمینه ی هسته ای، همان گل سرسبد جمهوری اسلامی، چه اهمیتی در افکار عمومی می تواند داشته باشد وقتی مردم همچنان از بی برقی رنج می برند و این صنعت بجای برق، تحریم های فلج کننده و سایه ی جنگ به ارمغان آورده؟ سخن را کوتاه کنم: ایجاد زیرساخت های اجتماعی و اقتصادی نیز اعتباری برای جمهوری اسلامی نزد مردم ایران (دیگر) نمی خرد.

می رسیم به برقراری امنیت و پاسبانی از تمامیت ارضی کشور: این دو بهانه ای بود که جمهوری اسلامی با استفاده از آن اعتراضات مردم را در گوشه و کنار کشور سرکوب می کرد با این ادعا که این اعتراضات در استان های مرزی کشور توسط تجزیه طلبان و اربابان خارجی شان اداره می شوند و در سایر استان ها نیز این "اغتشاشگران" است که دست به آشوب و نابودی اموال عمومی میزنند. اگر نه برای عموم مردم، حداقل برای اقلیت قابل توجهی این توجیهات قانع کننده بوده و سرکوب حکومت را تا حدی مشروع نگاه می دارد. اعتراضات اصفهان و معلمان این بهانه ها را، و همراه با آن مشروعیت ته مانده را، از جمهوری اسلامی گرفت.

اگر حکومت به ناحق برچسب جدایی طلب بر اعتراضات سالم و مشروع مردم خوزستان می زد، تصویری را برای بخشی از مردم که همچنان بیننده ی صدا و سیما هستند ایجاد کرده بود که برخورد حکومت با این اعتراضات بحق است. جمهوری اسلامی بسیار ماهرانه با این کارت جدایی طلبی بازی می کند. در عین حال حکومت با به خشونت کشیدن اعتراضات و تخریب عمدی اموال عمومی بدست عناصر خویش، همواره و بی شرمانه کوشیده تا یک پایه ی دوم استدلال برای سرکوب دست و پا کند. اما هر دو این برچسب ها نه به معترضان اصفهانی می خورد نه به معلمان بی نوا. اصفهانی ها که در مرکز ایران هستند و

کوچکترین ارتباطی با جدایی طلبی ندارند. بنابراین، این کارت همیشگی توجیه سرکوب پیشاپیش سوخته بوده. می ماند اغتشاش و تخریب اموال عمومی. برای یک هفته ی تمام مردم بزرگوار اصفهان، و نیز چهارمحال و بختیاری، آن چنان فرهنگ و شکیبایی و مدنیت از خود به نمایش گذاشتند که به سختی همتای آن را حتی در اعتراضات مدنی کشورهای غربی می شود پیدا کرد. علاوه بر دوری از خشونت، معترضان بر بستر خشکیده ی زاینده رود بست کرده بودند و هیچ اموال عمومی در نزدیکی نبود که عوامل حکومت آن را به آتش بکشند و بهانه کنند. پس از چند روز و از ناچاری، حکومت بهانه سازی مبتنی بر خشونت از سوی معترضان کرد ولی در این زمینه بطور آشکارا شکست خورد. نتیجه اش، در افکار عمومی و میان همان اقلیت صدا و سیما بین، سرکوب بی رحمانه و نامشروع مردم بود. تصاویر سرهای شکسته و چشمهای ساچمه خورده ی پیرزنان و پیرمردان اصفهانی ضربتی به آن پس مانده ی مشروعیت جمهوری اسلامی در افکار عمومی زد که هیچ پروپاگاندای خارجی نمی توانست وارد کند.

همچنین سرکوب معلمان که یکی از فهمیم ترین و اهل گفتگو ترین بخش های هر جامعه ای هستند و بنا بر تعریف نه برچسب جدایی طلبی بهشان می خورد نه اغتشاش، میخ آخر را بر تابوت مشروعیت حکومت زد، حتی نزد پشتیبانانش. حمله ی نیروی انتظامی و زد و بند معلمان، برای محافظه کار ترین قشر جامعه ایران هم غیر قابل قبول است.

اینست هزینه ی فزاینده ی سرکوب که معلمان و معترضان اصفهانی بر جمهوری اسلامی تحمیل کردند. برآیند این رخدادها رودرروی حکومت و ملت است که روزانه بر تمام آحاد جامعه روشن تر می گردد و حکومت تنها با سر نیزه، همان قدرت سخت، و کاملاً تهی دست از هرگونه مشروعیت و قدرت نرم، بر یک پا ایستاده. اما چنین سرکوب بارز و برهنه ای رفته رفته کارکردش را از دست می دهد، امری که از آبان ۹۸ به این سو آشکار شده: پس از آن سرکوب خونین و سنگین، تعداد اعتراضات بیشتر و فاصله ی بین شان کمتر گشته است. همین تابستان اعتراض و سرکوب در خوزستان را داشتیم، سپس اعتراض و سرکوب در اصفهان، یک هفته بعد اعتراض و سرکوب معلمان. این در حالی است که امروز معلمان اعلام کرده اند که علی رغم تهدید حکومت و علی رغم تصویب یک لایحه ی پوشالی در مجلس که اصطلاحاً قرار است به نفع معلمان باشد، پنجشنبه دوباره در خیابان اعتراض خواهند کرد، آن هم در هشتاد شهر.

روشن است که جمهوری اسلامی بر یک پای ضعیف می‌لنگد و تنها یک ضربت رهبری شده می‌خواهد تا برافتد. به دست ایرانیان، از برای ایران.

جاماسب سلطانی

۲۴ آذر ۱۴۰۰

[1] برای مطالعه در مورد قدرت نرم کتاب آقای جوسف نای (Joseph Nye 2004) بنام "قدرت نرم: ابزار موفقیت در سیاست جهانی" (Soft Power: the Means to Success in World Politics) را پیشنهاد می‌کنم.

[2] منظور از سکولاریزاسیون روند کاهش باورمندی جامعه به مذهب است، نه منظور به مدل حکومت سکولار.

مقاله برگرفته از سایت ایران‌لیبرال